

حکمت علوی مرد ایران

چند بنا نیست که اقوام و ملل مرتبا به مفاخر گذشته خود ببالند و از کار و حرکت و ابداع امروزی غافل شوند، اما گذشته هر قوم و ملتی، می‌تواند چراغ راه آینده آنها باشد تا از شکست‌ها درس بگیرند



ردپای پزشکی در ایران

حکمت علوی مرد ایران

هرچند بنا نیست که اقوام و ملل مرتبا به مفاخر گذشته خود ببالند و از کار و حرکت و ابداع امروزی غافل شوند، اما گذشته هر قوم و ملتی، می‌تواند چراغ راه آینده آنها باشد تا از شکست‌ها درس بگیرند و از تکرار خطاهای قبلی مصون باشند و با توجه به پیروزی‌های گذشته بدانند که مسیر صحیح و سعی و تلاش و مجاهدت در آن، چه ارمغانی را برای آنها در پی خواهد داشت. از این منظر، نگاه به گذشته با توجه به شکست‌ها و پیروزی‌های آن، می‌تواند بهترین معیار برای ترسیم مسیر آینده باشد.

ایران اسلامی پیروزی‌ها و شکست‌های بسیاری را در طول قرون متمادی تجربه کرده است، اما بی شک، یکی از مهم‌ترین پیروزی‌ها، مفاخر علمی‌ای است که در دامن این سرزمین پرورش یافته‌اند و ریشه بزرگ‌ترین شکست‌ها، معطوف به قدرشناسی و ناآشنایی با این مفاخر علمی است. ابن سینا، بی شک از بزرگ‌ترین پیروزی‌های ایران است؛ نامی که قرن‌هاست در بزرگ‌ترین مراکز علمی جهان، به نحوی موضوع پژوهش‌های علمی است، او بزرگ‌مرد علمی ایران در اعصار تاریخ است، و امروز روز بزرگداشت وی است. از این رو پرونده امروز جام جم را به این مرد ایران اختصاص دادیم، تا در قالب مطالب متنوع به بررسی ابعاد مختلف شخصیتی و تاثیرگذاری او در شکل‌دهی به وضع علمی و فرهنگی امروز ایران و جهان بپردازیم. آنچه در مطلب اصلی می‌خوانید، مشروح مصاحبه با دکتر غلامرضا اعوانی، استاد فلسفه و رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران است. دکتر اعوانی، ابن سینا را محصول سرزمین شیعی و حکمت او را حکمت علوی خواند.

سیر تاثیرگذاری ابن سینا در غرب، از قرون وسطی تاکنون، با چه فراز و نشیب‌هایی مواجه بوده است؟

بررسی تاثیرگذاری ابن سینا در غرب، مساله مهم و قابل‌تأملی است. دو فیلسوف مسلمان در غرب تاثیر مستقیم داشتند؛ ابن سینا و ابن رشد.

البته کسان دیگری هم تاثیرگذار بودند ولی به این اندازه تاثیر مستقیم نداشتند، مانند سهروردی. از ترجمه آثار سهروردی در آن دوره اطلاعاتی نداریم، ولی می‌دانیم سهروردی شاگردان یهودی داشته که آثار او را در میان یهودیان منتشر کرده‌اند زیرا یهودیان بغداد به زبان عربی می‌نوشتند. یهودیان اسپانیا و اندلس نیز به عربی صحبت می‌کردند و زبان عربی را خوب می‌شناختند. حتی کتاب‌هایشان نیز عربی بود. بنابراین به طور غیرمستقیم اشرافیان از طریق کتاب بر مردمان یهود و اهالی اسپانیا اثر گذاشته بودند. در مثالی دیگر باید گفت، گرچه هیچ اثری از معتزله یا اشاعره ترجمه نشده ولی آثار سبک فکری آنان کاملا قابل بررسی است زیرا کتاب‌های آنان میان یهودیان بسیار زیاد رد و بدل می‌شده ولی بعضی آثار فیلسوفان ترجمه شده، مانند الهیات و منطقیات و طبیعیات شفا. شاید برایتان جای تعجب باشد که این آثار نه تنها به لاتین بلکه به عبری نیز ترجمه شده‌اند زیرا بعضی مترجمان یهودی بودند. بنابراین، با آثار زیادی مواجهیم که به عبری و لاتین ترجمه شده‌اند، ولی به زبان عربی خیر. از طرف دیگر آثار زیادی از حکمای یونان در اختیار داریم که ترجمه عربی آن موجود است، ولی اصل یونانی آن خیر. یکی از اسطوره‌شناسان معروف کتابی دارد که دقیقا همین آثار را در آن نام می‌برد و شرح می‌دهد.

و اما ابن رشد؛ دوران قرون وسطی شامل سه دوره می‌شود؛ دوره اول، دوره دوم و دوره مدرسی. در دوره مدرسی بود که برای تدریس علوم اسلامی، دانشگاه تاسیس شد. در دوران اول و دوم کسی ارسطو را نمی‌شناخت و از او فقط کتاب‌های قضایا و قیاس به دست بوئتیوس ترجمه شده بود. بنابراین به لاتین و یونانی اطلاعات و کتابی از ارسطو نداشتند.

ابن رشد بر تمام آثار ارسطو شرح نوشته است؛ شرح کوچک، متوسط و بکبر. همگی آنها نیز ترجمه شده‌اند. پس از این تحول، به دنبال ارسطو و ترجمه آثار او و در اصل احیای او رفتند و کم‌کم آثار و اندیشه افلاطون و دیگر متفکران نیز احیا شد.

از میان تمام این فیلسوفان، بعضی تاثیرگذارتر از دیگری بوده‌اند. یکی از آنان کندی است که حدود 20 اثر او ترجمه شد. دیگری فارابی است که رساله «عقل و احصاء العلوم» او ترجمه شد. آثاری از ابن باجه، ابوبکر ابن طفیل و ابن هیثم نیز ترجمه شد.

نکته دیگری که در پاسخ این سوال باید اشاره کنم، تاسیس سه دانشگاه مهم دنیا به نام‌های دانشگاه پاریس (پاریس قدیم که در اصل یک کلیسا بوده)، دانشگاه آکسفورد و دانشگاه کمبریج است. البته این سه دانشگاه همواره می‌کوشند قدمت بیشتری برای خود قائل شوند، ولی هر سه همزمان بوده‌اند یعنی حدود سال 1215 میلادی. کمبریج که آخرین دانشگاه بود، در یکی دو سال گذشته پیشدستی کرد و هشتصدمین سالگرد تاسیس خود را جشن گرفت. این دانشگاه‌ها برای تدریس علوم و ترجمه‌هایی که از زبان عربی بر آثار ابن سینا، ابن رشد و ابن هیثم انجام شده بود، تاسیس شدند. از این میان، همان‌طور که در ابتدا گفتم، دو فیلسوف بیش از همه اعتبار داشتند؛ یکی ابن سینا و دیگری ابن رشد. پیروان ابن رشد بیش از همه در دانشگاه پاریس بودند. حدود سه قرن دانشگاه پاریس تحت سیطره اندیشه‌های ابن رشد بود. دیگر فیلسوفان، عمدتا طرفدار ابن سینا

بودند تا جایی که گاهی علیه ابن رشد مطالبی می نوشتند زیرا معتقد بودند بعضی نظریات ابن رشد با دینشان سازگاری ندارد. از بزرگ ترین متفکران آن دوره باید به آلبرت کبیر و البته سنت توماس که ابن سینایی و مخالف ابن رشد بودند، اشاره کنم.

تفاوت میان ابن دو فیلسوف و به تبع آن، این دو گروه در چه مواردی بود؟

ابن سینا ارسطو را الهی کرده بود، البته بر مبنای وجود و ماهیت و نه جوهر و عرض و سپس تقسیم وجود به واجب و ممکن. همچنین در نظریه شناخت او وحی جایگاه خاصی داشت. بنابراین چون نظریات ابن سینا مبتنی بر حکمت بود، با حکمت های قدیم الفت فراوانی پیدا کرد. ژیلسون، از بزرگان مورخ فلسفه مسیحی، از مکتب قدرتمندی در قرون وسطی نام می برد با نام آگوستینیان ابن سینایی (Avicennian Augustinism) زیرا هر دو در جهت حکمت بود اما ابن رشد برعکس بود. نظریه ای به نام حقیقت دوگانه (Double Truth) به او نسبت دادند که در آن معتقد بودند دو حقیقت به نام دین و فلسفه داریم که هیچ ربطی به یکدیگر ندارند و موازی یکدیگر عمل می کنند. این در حالی بود که حکمت ابن سینا در جهت وحدت دین و حکمت الهی حرکت کرده بود و حتی با مکتب آگوستین، بزرگ ترین مکتب آن دوره هم مسیر شده بود. جدایی دین از فلسفه بیشتر از آن که یک اصل فلسفی باشد، سیاسی شده بود و در جهت مبارزه با کلیسا به کار می رفت تا نشان دهد فلسفه مسیری جدای از دین را طی می کند. با توجه به این که ابن سینایی یان و ابن رشدیان حدود دو یا سه قرن (تا قرن هجدهم) در پاریس غلبه داشتند، تقریباً دین از فلسفه جدا و سکولاریسم جدید پیدا شد. یعنی دقیقاً راهی را که ابن سینا در جهت ایجاد حکمت مشرقی و افقی را که به سمت حکمت دینی باز کرده بود و بعدها سهروردی و ملاصدرا آن را شکوفا کردند، در غرب از هم پاشید. به این گونه حکمت دینی را کنار گذاشتند و حکمت قدیم را نیز نفی کردند و اصول خود را بر مبنای تفکرات جدید دکارت پایه ریزی کردند. در مجموع باید گفت ابن سینا تأثیر فراوانی در غرب داشته، اما هیچ گاه کار و مطالعه دقیق و کافی بر این تأثیرگذاری انجام نگرفته است. مثلاً الهیات بالمعنی الاعم و الاخص ابن سینا و تعریفی که ابن سینا از جوهر ارائه می کند، در آثار کانت دیده می شود یا می گویند: لایب نیتس در هشت سالگی آثار فلسفی و آثار ابن سینا را به روانی به لاتین می خوانده است. ولف که تأثیر بسیار مهمی در فلسفه جدید بخصوص در آلمان داشته، آثار ابن سینا را از سیر تا پیاز خوانده بود. هایدگر در بحث وجودشناسی تأثیر کاملی از ابن سینا گرفته زیرا وجودشناسی در آثار ارسطو به صورت پراکنده وجود داشت، ولی در الهیات بالمعنی الاعم، در اندیشه ابن سینا شکل گرفت و بسط یافت.

ابن مباحث، هیچ کدام بدرستی بررسی نمی شوند. ابن سینا شخصیت تأثیرگذاری بود زیرا سابقه تاسیس دانشگاه های امروز به یونان باز نمی گردد، بلکه به قرن سیزدهم باز می گردد که برای تدریس متون اسلامی ایجاد شدند. پاپ حتی اعلامیه هایی برای عدم تدریس این دروس صادر می کرد، ولی کسی پایبند دستورات او نمی شد تا جایی که پاپ تسلیم شد. رشد و تأثیر متون اسلامی به حدی بود که پس از این سه دانشگاه، دانشگاه های دیگر مانند قارچ ایجاد شدند و رشد کردند. اکثر دانشگاه های اروپا پس از قرن های سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم در آلمان و هلند و ایتالیا و بخصوص اسپانیا تاسیس شدند. در آن دوره ها ابن رشد، ارسطو را معرفی کرد و ابن سینا، فلسفیدن را به دیگران آموخت. مشکل اینجاست که ما نمی دانیم سیر مسائل فلسفی چگونه بوده و نمی دانیم مطالعه این سیر، کدام درد ما را دوا می کند. در حالی که غربیان این مطالعات را انجام داده اند و البته نتیجه را در جهت نیاز و منافع خود به کار می گیرند.

بعضی به ابن سینا اشکال می گیرند که چرا در انتهای اشارات به عرفان گرایش یافته ولی گویا شما اشکالی بر چنین گرایشی وارد نمی کنید؟

خیر، اصلاً. عرفان کمال است و چنین افرادی اصلاً نمی دانند عرفان چیست. یکی از دشمنان سرسخت ابن سینا فخر رازی است. فخر رازی، شرحی بر اشارات نوشته که به قول خودش، شرح نیست، جرح است. ولی او وقتی به عرفان می رسد، می گوید: بهترین شرحی را که درباره عرفان به لحاظ فلسفی می توان نوشت، ابن سینا نوشته است. ابن سینا بیان فلسفی از عرفان دارد. عرفان، اسمش عرفان است وگرنه همان حکمت است. حکمت چیست؟ معرفت حقیقی، سیر و سلوک بر مبنای وحی برای رسیدن به لب لباب دین. فقه تمام دین نیست. تمام دین، اخلاق دینی و تخلق به اخلاق الهی است. عرفا متخلق تر بودند یا فقها؟ به نظرم عرفا متخلق تر بودند. فقه در باب احکام ضروری بحث می کند و درباره نوافل و مستحبات حکمی ندارد. پیامبر تمام احکام قرآن را عمل می کرده است: وَ خَلَقَهُ الْقُرْآنَ. خلق پیامبر متعلق به قرآن بود. پیامبر قرآن ناطق بود. پیامبر صرفاً به احکام فقهی عمل نمی کرده است. فقه انسان را به آن درجه نمی رساند. عرفا بیشتر در این جهت حرکت می کنند یعنی سلوک ولایی دارند و نه فقط فقهی. بلکه احکام ظاهر و باطن را عمل می کردند. عرفا بهترین نگاه را به توبه، انابه (بازگشت به حضرت حق)، توکل، صبر، شکر احسان دارند. در حالی که هیچ مساله ای در باب موارد مذکور در فقه وجود ندارد. حال اگر فقهی یافت شود که به این مسائل هم توجه می کند، می دانیم که اینان خارج از مسائل فقهی است. بهترین مباحث را عرفا داشتند و ائمه نیز توجه وافری به این مسائل می کردند. از تخلق به اخلاق الهی و اخلاق قرآنی و تحقق آن علم و نوری حاصل می شود که به آن عرفان می گوییم. راه ولایت نیز راه قرآن است که باید مرتبه به مرتبه طی شود. البته اینجا منظور نفی شریعت نیست. قرآن مومنان را در همه چیز و نه صرفاً شریعت و فقه، به اتباع رسول امر کرده است و می فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آل عمران، آیه 31) اتباع یعنی تا حد ممکن از تمام قرآن پیروی کردن. باید دوست داشتنی های خدا در قرآن را دوست داشته باشیم. ولایت دوستی با حق است. عرفا در این مباحث بیش از دیگران کار کرده اند. ائمه ما در این زمینه حرف بسیار زیادی دارند. ما از ائمه صرفاً علم احکام را می آموزیم. این هم خوب است، ولی اصلاً کفایت نمی کند. پس نام آن عرفان، و باطنش حکمت است. در قرآن کلمه کتاب کنار حکمت به کار رفته است. حکمت قرآن از راه عملی و تخلق به اخلاق الهی و مقامات العارفین به دست می آید.

در اسلام دوگانگی حکمت نداریم. اسلام دین توحید است. مانند غرب نیست که بگوییم دو نوع حکمت داریم، بلکه حکمت مراتبی دارد. از دستاوردهای بزرگ عالم اسلام، ارتباط میان حکمت ذوقی و بحثی است که حکمای بزرگی چون صدرالمتألهین آن را میان قرآن و برهان و عرفان به وجود آورده اند. انبیا در نهایت حکمتند. فهم حکمی قرآن از عجیب ترین عجایب است که امروزه در دنیا نیست و اتفاقاً گرایش های ضد حکمت قرآن رواج زیادی دارد، مانند افکار داعش ها. عرفا سهم بزرگی در فهماندن حکمت الهی دارند. ما نیاز به حکمتی داریم که جمع کننده قرآن و برهان و عرفان باشد زیرا قرآن بدون عرفان، موجب می شود مانند متکلمان سخنانی بگوییم که هیچ ارتباطی با قرآن ندارد.

اگر مایلید سخن پایانی و جمع بندی مشخصی درباره ابن سینا و حکمت او بفرمایید.

ابن سینا جایگاه رفیعی دارد که باید به او بنازیم. حکمت او علوی است و در سرزمین شیعه رشد پیدا کرده و تصادفی نیست زیرا عقل در قرآن و در بیان ائمه بارها تاکید شده است. حکمای ما تابع سنت و اهل بیت بودند و اهل بیت در قرآن مقام والایی دارند: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (شوری، آیه 23)**. در جای دیگر می فرماید: **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ (سبا، آیه 34)** اجری که خواستم برای خودم نیست، بلکه چیزی عاید شما می شود. پس این فرض است. تفسیر آیاتی که درباره اجر پیامبر سخن گفته شده، اهل بیت است. از این طریق پیوستن به اهل بیت را راهی به سوی خدا و برای خود شخص و نه خدا دانسته اند و اینها راه عقل است. خدا تکویناً به ما عقل داده است. دین عقل را به وجود نمی آورد. دین فقط هدایت کننده آن است. اگر در دینی هدایت نباشد، به کار نمی آید.

حال سوال این است که هدایت چیست؟ پیامبر هادی است. پیامبر مظهر اسم هادی است و شیطان مظهر اسم مضل. آیا هدایت چشم را هدایت می کند؟ خیر. آیا گوش را هدایت می کند؟ خیر. منظور هدایت فهم است و فهم ابتدای عقل است. پس پیامبر عقل را هدایت کند. بنابراین دینی که در جهل و ضلالت باشد، به کار نمی آید.

دین باید حکمت داشته باشد. حکما حکمت الهی را شرح داده اند. شما اگر اندیشه های حکمای شرق و غرب را بخوانید تفسیر دیگری از وجود می یابید و اینها به نوعی تفسیر قرآن هستند. وجود و دین را به عنوان حکمت الهی فهمیدن و خدا را حکیم دانستن، علم و حکمت او را در کنار هر امر دیگر دیدن، زندگی انسان را حکیمانه می کند. جمع میان حکمت بحثی و ذوقی به بهترین وجه از سوی حکمای ایران صورت گرفته است.